

ب- کار اضافی

«در بررسی های مربوط به اقتصاد سیاسی به فرضیه مزخرف زیر برخورد می کنیم: چنان چه قیمت همه چیزها دو برابر می شد... مثل این که قیمت چیزها، نسبت چیزها نبوده و یک تناسب، یک رابطه، یک قانون، می تواند دو برابر شود! (پرودون، جلد اول صفحه ۸۱)

اقتصاددانان به این اشتباه افتاده اند زیرا کاربرد صحیح «قانون تناسب» و «ارزش تعیین شده» را درک نکرده اند.

متأسفانه در آثار خود آقای پرودون (جلد اول صفحه ۱۱۰) این فرضیه را می یابیم که: «اگر مزد به طور عمومی بالا برود، قیمت همه چیز افزایش می یابد». علاوه بر این اگر ما در بررسی اقتصاد سیاسی به عبارتی برخورد کنیم که مسأله ای طرح می نماید، در همان جا با توضیح آن نیز مواجه می شویم:

«اگر گفته شود که قیمت همه کالاها ترقی یا تنزل می کند، این یا آن کالا همواره مستثنی می شود. این کالای استثنائی معمولاً پول یا کار است.» دائرة المعارف متروپلی یا لغت نامه عمومی علوم- جلد چهارم، مقاله مربوطه به «اقتصاد سیاسی»، اثر سینیور، لندن، ۱۸۳۶. در همین رابطه مراجعه کنید به «بررسی هانی در باره برخی مسائل ناروشن اقتصاد سیاسی»، اثر جی سنت میل، لندن ۱۸۴۴ و «تاریخچه قیمت ها و غیره» (اثر: توک، لندن ۱۸۳۸).

اکنون می پردازیم به *نومین کاربرد* «ارزش تعیین شده» و سایر نسبت هانی که تنها عیب آن ها فقدان تناسب شان می باشد و می بینیم که آقای پرودون در این مورد بیشتر از مبدل ساختن گوسفند به پول بوده است:

«یکی از فرضیاتی که مورد قبول همه اقتصاددانان است، مشعر بر این است که هر کار باید مازادی داشته باشد. این جمله به عقیده من از نظر کلی و مطلق، معتبر است: این متمم قانون نسبت هاست که می توان آن را به عنوان مجموعه علم اقتصاد، تلقی

کرد. ولی با اجازه اقتصاددانان باید بگویم که این اصل که هر کاری باید مازادی بدهد، در رابطه با تنوری آن ها دارای هیچ مفهومی نبوده و قادر به ارائه هیچ گونه استدلالی نیست.» (پرودون جلد اول صفحه ۷۳)

آقای پرودون برای آن که ثابت کند که هر کاری باید مازادی داشته باشد، جامعه را به صورت فردی در می آورد و از آن جامعه فرد را می سازد، جامعه ای که به هیچ وجه جامعه افراد نیست زیرا دارای قوانین خاصی است که با افراد تشکیل دهنده آن هیچ گونه وجه مشترکی ندارد، جامعه ای که به همین ترتیب دارای «عقل خاصی» می باشد که عقل مشترک انسان ها ی معمولی نیست بلکه دارای عقلی که عاری از عقل معمولی انسانی است. آقای پرودون اقتصاددانان را متهم به آن می کند که شخصیت این وجود اشتراکی را درک نکرده اند: خوشوقتیم که جملات یک اقتصاددان آمریکائی را- که سایر اقتصاددانان را درست از موضع مقابل مورد ملامت قرار می دهد- در پاسخ او نقل کنیم:

«به مجموعه اخلاقی و هستی ای که طبق دستور زبان، جامعه نامیده می شود، خواصی نسبت داده اند که فقط مولود تصور کسانی است که از یک کلمه جمله می سازند.... این امر موجب مشکلات و اشتباهات رقت انگیزی در اقتصاد سیاسی شده است.» (درس هانی در باره اصول اقتصاد سیاسی) اثر: توماس کوپر، کلمبیا، (۱۸۲۶)

آقای پرودون اضافه می کند:

«اصل مربوط به کار اضافی، فقط به این جهت در رابطه با افراد صحیح است که از جامعه ای ناشی می شود که در آن، افراد از مزایای قانونی خود برخوردار می باشند.» (جلد اول صفحه ۷۵)

آیا آقای پرودون می خواهد به این ترتیب بگوید که افراد اجتماعی از افراد غیراجتماعی بیشتر تولید می کنند؟ آیا او می خواهد به این تولید اضافی افراد اجتماعی، در مقایسه با افراد غیراجتماعی اشاره کند؟ اگر چنین است در این صورت

می توانیم از صدها اقتصاددان که این حقیقت ساده را بیان کرده اند- بدون آن که مثل پرودون آن را در پرده عرفان پوشانده باشند- نقل قول کنیم. از جمله آقای سادلر چنین می گوید.

«کار دسته جمعی نتایجی در بر دارد که کار فردی هرگز قادر به حصول آن نیست. به این جهت به همان مقیاسی که بر تعداد انسان ها افزوده می شود، محصول کار دسته جمعی آن ها به مراتب بیشتر از مجموع کاری خواهد بود که از حاصل جمع ساده افزایش انسان ها بدست خواهد آمد... در صنایع مکانیکی و هم چنین در زمینه علمی، امروز هر فرد می تواند در مدت یک روز بیش از تمام مدت عمر یک فرد غیراجتماعی کار انجام بدهد. این اصل ریاضی که مقدار یک کل، مساوی مجموعه اجزای آن است درباره موضوع مورد بحث ما صادق نیست. در رابطه با کار- این ستون اصلی عظیم هستی بشر- می توان گفت که محصول کوشش های دسته جمعی، به مراتب بیشتر از همه چیزهایی است که به وسیله مساعی تک تک افراد می تواند تولید شود.» (ت. سادلر: «قانون جمعیت»، لندن ۱۸۳۰)

حالا برگردیم به سراغ آقای پرودون. او می گوید که کار اضافی، به وسیله جامعه فردی توضیح داده می شود. فعالیت حیاتی این فرد بر حسب قوانینی صورت می گیرد که با قوانین تعیین کننده فعالیت انسان به عنوان فرد، در تضاد می باشد. او این «واقعیات» را چنین توضیح می دهد:

«کشف یک طریقه نوین اقتصادی هرگز نمی تواند نفعی را نصیب کاشف آن سازد که برابر نفع حاصله از آن برای اجتماع باشد... دیدیم که تأسیسات راه آهن، منبع ثروت به مراتب کوچکتری برای صاحب آن است تا برای دولت.. کرایه متوسط حمل و نقل به وسیله قطار، از مبدا تا مقصد، برای هر تن در کیلومتر، ۱۸ سنت است. در محاسبه معلوم شده است که یک مؤسسه معمولی راه آهن با این قیمت حتی ۱۰ درصد هم استفاده خالص نخواهد داشت و این حاصلی است که تقریباً مساوی استفاده مؤسسه حمل و نقل اربابه ای می باشد. ولی اگر فرض کنیم که سرعت حمل و نقل با

راه آهن چهار برابر وسیله نقلیه ارابه ای باشد. از آن جا که وقت، خود به منزله ارزشی در جامعه مطرح است. لذا در صورت مساوی بودن کرایه حمل و نقل راه آهن و وسایل نقلیه ارابه ای، حمل و نقل با راه آهن متضمن چهارصد درصد نفع می باشد. لکن نفع زیادی که از این بابت نصیب جامعه می شود، به مراتب کمتر از نفعی است که عاید مؤسسه حمل و نقلی می شود که چهارصد درصد به جامعه نفع رسانده ولی خودش تنها ۱۰ درصد هم نصیب اش نشده است. برای آن که درک موضوع را آسان تر کرده باشیم فرض می کنیم که در عمل راه آهن نرخ کرایه اش را ۲۵ سنت تعیین می کند، در حالی که کرایه حمل و نقل به وسیله ارابه همان ۱۸ سنت باقی می ماند. در این صورت راه آهن فوراً تمام حمل و نقل را از دست خواهد داد و فرستندگان و گیرندگان و در صورت لزوم تمام دنیا به شرکت های ارابه ای قدیم روی خواهند آورد و از لکوموتیو استفاده ای نخواهند کرد: به این معنی که نفع چهارصد درصدی اجتماعی، قربانی ضرر ۳۵ درصدی خصوصی می گردد. علت آن را می توان به سادگی در یافت: نفعی که در نتیجه سرعت راه آهن عاید می شود صرفاً اجتماعی است و افراد فقط به مقیاس ناچیزی در آن سهیم می باشند. (فراموش نکنیم که در این جا فقط موضوع حمل و نقل مطرح است.) در حالی که مصرف کنندگان به طور مستقیم و مشخص متضرر می شوند. چنان چه جامعه فقط مرکب از یک میلیون نفر باشد، یک نفع اجتماعی معادل ۴۰۰، برای فرد چهارده هزارم می شود در حالی که یک ضرر معادل ۳۳ در صد برای مصرف کنندگان موجب یک ضرر اجتماعی ۳۳ میلیونی می گردد.» (پرودون، جلد اول صفحه ۷۵ و ۷۶)

ممکن است آقای پرودون بتواند یک سرعت چهار برابر شده را به عنوان ۴۰۰ درصد سرعت اولیه بیان نماید ولی اگر او بخواهد درصد سرعت را با درصد سود ربط بدهد و مناسبتی میان این دو به وجود آورد. یعنی دو چیزی که در واقع هر کدام از آن ها می تواند به جای خود برچسب درصد اندازه گیری شود ولی به جز این وجه مشترک به هیچ وجه با یکدیگر قابل مقایسه و سنجش نمی باشند. آن وقت این به

معنی آن خواهد بود که خواسته باشیم مناسباتی میان درصد چیزها برقرار کرده باشیم ولی خود آن چیزها را کنار بگذاریم.

درصد، همیشه درصد است. ده درصد و چهارصد درصد را می توان با هم مقایسه کرد و نسبت آن ها به یکدیگر مثل ۱۰ : ۴۰۰ است و به این جهت آقای پرودون چنین نتیجه گیری می کند که این سود ده درصد، چهل برابر کمتر از آن سرعت چهار برابر است و برای آن که حفظ ظاهر کرده باشد می گوید: وقت برای جامعه به منزله ارزش، مطرح است. (وقت، پول است). این اشتباه از آن جا ناشی می شود که او به دشواری به خاطر می آورد که رابطه ای میان ارزش و مدت کار وجود دارد و در هیچ کاری بی درنگ تر از آن نیست که مدت کار را مشابه مدت حمل و نقل بداند یعنی آن که چند آتش کار و راننده لکوموتیو و همکارانش را- که مدت کارشان چیزی جز مدت زمان حمل و نقل نیست- با تمام جامعه یکی می داند و به این ترتیب ناگهان سرعت، تبدیل به سرمایه می شود و البته به این نحو او کاملاً حق دارد بگوید که: «یک نفع ۴۰۰ درصد، فدای یک زیان ۳۵ درصد می شود.» او بعد از آن که به عنوان یک ریاضی دان این جمله عجیب و غریب را مطرح کرد، آن وقت به عنوان یک اقتصاددان آن را برای ما توضیح می دهد که: «اگر جامعه فقط از یک میلیون نفر تشکیل شده باشد، نفع اجتماعی ای که معادل ۴۰۰ باشد، برای فرد $\frac{1}{1,000,000}$ می شود.» این درست، ولی موضوع بر سر ۴۰۰ نیست بلکه بر سر ۴۰۰ درصد است و یک نفع ۴۰۰ درصد، از نظر فرد به عنوان ۴۰۰ درصد مطرح است، نه کمتر و نه بیشتر. سرمایه هر قدر می خواهد باشد، مع الوصف منافع سهام همواره به نسبت ۴۰۰ درصد حساب می شود. ولی آقای پرودون چه می کند؟ او درصدها را به جای سرمایه قرار می دهد و چون بیم آن را دارد که مبدا آشفستگی فکریش «قابل درک» نبوده و به اندازه کافی روشن نباشد، ادامه می دهد که «۳۳ درصد ضرری که متوجه مصرف کننده می شود، موجب یک خسارت اجتماعی ۳۳ میلیونی می گردد و ۳۳ درصد ضرر مصرف کنندگان به معنی ۳۳ درصد ضرر برای یک میلیون

مصرف کننده است.» پس آقای پرودون چگونه می تواند خردمندانه بگوید که در صورت یک ضرر ۳۳ درصدی، زیان اجتماعی بالغ بر ۳۳ میلیون خواهد شد، در حالی که او نه با سرمایه اجتماعی و نه حتی با سرمایه یک فرد ذینفع آشنا می باشد؟ آقای پرودون به این هم بسنده نمی کند که سرمایه و درصدها را قاطی کند، او سرمایه ای را که در یک مؤسسه ریخته شده است با تعداد افراد ذینفع یکی می داند و به این ترتیب دسته گل تازه ای به آب می دهد و می گوید «برای آن که در واقع موضوع را باز هم قابل درک تر کرده باشیم»، سرمایه مشخصی را فرض می کنیم. چنان چه یک سود ۴۰۰ درصد اجتماعی بین یک میلیون نفر شریک- که هر یک از آن ها یک فرانک در آن سهیم باشند- تقسیم گردد، سودسرانه چهار فرانک خواهد بود و نه آن طور که آقای پرودون می گوید $4/0.0001$ و به همین منوال ۳۳ درصد زیان برای هر یک از سهامداران، بیانگر $330/0.000$ فرانک ضرر اجتماعی می شود و نه ۳۳ میلیون ($330/0.000 = 1/0.000 \times 330 \div 100$) ولی آقای پرودون که مجذوب تنوری جامعه فردی شده است، فراموش می کند که تقسیم بر ۱۰۰ را انجام بدهد. و به این ترتیب به $330/0.000$ فرانک زیان می رسیم ولی چهار فرانک سودسرانه، ۴ میلیون فرانک سود نصیب جامعه می سازد و برای جامعه سود خالصی برابر $3/670/0.000$ فرانک باقی می ماند. این محاسبه دقیق درست عکس چیزی را نشان می دهد که آقای پرودون می خواهد به اثبات برساند، یعنی این که سود و زیان جامعه به هیچ وجه نسبت معکوسی با سود و زیان افراد ندارد.

بعد از تصحیح این اشتباهات ساده محاسباتی، حالا می خواهیم ببینیم در صورتی که همانند آقای پرودون در مورد راه آهن مناسبات میان سرعت و سرمایه- منهای اشتباه در محاسبه را- اساس کار قرار دهیم، به چه نتایجی خواهیم رسید. فرض می کنیم حمل و نقلی که سرعت اش چهار برابر است، کرایه اش چهاربرابر باشد. در این صورت، این حمل و نقل سودش کمتر از حمل و نقل با ارابه- که سرعت اش یک چهارم و کرایه اش نیز یک چهارم آن است- نخواهد بود. بنابراین اگر کرایه حمل و

نقل با ارابه، ۱۸ سنت باشد، راه آهن می تواند ۷۲ سنت مطالبه کند یعنی طبق «روش دقیق محاسباتی»- البته چنان چه از اشتباهات محاسبه آن چشم پوشی کنیم- نتیجه پیش فرض های آقای پرودون چنین می شود. ولی او ناگهان می گوید که اگر راه آهن به جای ۷۲ سنت ۲۵ سنت کرایه مطالبه می کرد، فوراً تمام سازمان با بری خود را از دست می داد و در نتیجه مجبور بودیم به وسایل نقلیه قدیمی متوسل شویم. تنها توصیه ای که ما می توانیم به آقای پرودون بکنیم این است که او در «برنامه سازمان مترقی» خود تقسیم بر ۱۰۰ را فراموش نکند. ولی متأسفانه انتظار آن را نداریم که او به این توصیه ما گوش فرا دهد، زیرا آقای پرودون به قدری مجذوب محاسبه «مترقی» خود که منطبق با «سازمان مترقی» اوست، می باشد که با شور و هیجان فریاد می زند: «من قبلاً در فصل دوم در ضمن حل تضاد مربوط به ارزش، نشان داده ام که مزایای هر کشف مفید برای کاشف آن- ولو آن که هر کاری بکند- کمتر از فایده ای است که نصیب جامعه می گردد و من این موضوع را با محاسبه دقیق ریاضی به اثبات رسانده ام!»

بر می گردیم به افسانه جامعه فردی که منظور دیگری جز اثبات این واقعیت ساده ندارد که یک اختراع جدید- که با همان مقدار کار، مقدار بیشتری کالا بوجود می آورد- قیمت کالاها را در بازار تنزل خواهد داد. به این ترتیب نفعی که نصیب جامعه می شود نه به خاطر آن است که ارزش مبادله بیشتری بدست آورده است بلکه به این جهت است که کالای بیشتری در ازای همان ارزش دریافت می دارد. آن چه مربوط به مخترع می شود این است که رقابت، سو او را رفته رفته تا سطح سود عمومی پائین می آورد. آیا آقای پرودون توانسته است این موضوع را آن طور که می خواسته است، به اثبات برساند؟ نه. البته این امر مانع آن نمی شود که او اقتصاددانان را بخاطر آن که این دلیل را ارائه نداده اند، مورد سرزنش قرار ندهد. ما برای آن که عکس موضوع را ثابت کنیم، به رکاردو و لاولدریل استناد می ورزیم. رکاردو سر استاد مکتبی است که ارزش را بر حسب مدت کار تعیین می کند و

لاوردیل یکی از سرسخت ترین مدافعین تعیین ارزش به وسیله عرضه و تقاضاست. و هر دو این ها جنبه واحدی را مطرح کرده اند.

«با افزایش مداوم تسهیل تولید، ارزش برخی از چیزهایی را که قبلاً تولید شده اند، دائماً تقلیل می دهیم، اگر چه به این ترتیب نه تنها ثروت ملی را افزایش داده ایم بلکه امکان تولید آینده را نیز بیشتر کرده ایم... به محض آن که ما به وسیله ماشین ها و یا بر اثر شناخت های علمی، بر نیروهای طبیعی غلبه نماییم و به این وسیله قادر به انجام کارهایی باشیم که قبلاً به وسیله انسان صورت می گرفته است، ارزش مبادله محصولات تنزل خواهد کرد. چنان چه ده نفر برای گرداندن آسیاب گندم لازم بودند و کشف می شد که می توان به وسیله باد یا آب، کار این ده نفر را صرفه جویی کرد، در این صورت آرد یعنی محصول کار آسیاب، از این لحظه به بعد به نسبت مقدار کار صرفه جویی شده، ارزان تر می شد و جامعه معادل ارزش کامل چیزهایی که کار آن ده نفر می توانست بوجود آورد، غنی تر می شد زیرا سرمایه ای که برای بقای کارگران تعیین شده است، به این ترتیب دستخوش کوچک ترین تقلیلی نمی شود.» (ریکاردو، جلد دوم صفحه ۵۹)

لاوردیل به نوبه خود چنین می گوید:

«سود سرمایه ها همواره از این کیفیت ناشی می شود که آن ها بخشی از کار را که انسان ها مجبورند با نیروی بازوی شان انجام بدهند، تصاحب می کنند، به این معنی که آن ها [سرمایه ها] موجب می شوند که کاری بیشتر از حد تلاش های شخصی انسان صورت گیرد، کاری که خود انسان قادر به انجام آن نیست. سود ناچیزی که بطورکلی عاید صاحبان ماشین ها می شود، در مقام مقایسه با سهم کاری که به وسیله این ماشین ها صورت می گیرد، ممکن است موجب ایجاد شبهه در صحت این نظریه گردد. مثلاً تلمبه ای که با ماشین بخار کار می کند، می تواند در یک روز مقدار آبی را که سیصد نفر قادرند حمل کنند- حتا اگر بادلو و چرخ چاه آب بکشند- از معدن زغال سنگ بیرون بریزد و شک نیست که این تلمبه با مخارج بسیار ناچیزتری کار

آن‌ها را انجام می‌دهد. این موضوع در مورد تمام ماشین‌های دیگر نیز صادق است. این ماشین‌ها باید کارهائی را که تاکنون بدست انسان صورت می‌گرفته است، به قیمت ارزان تری انجام دهند... فرض می‌کنیم حق امتیاز ماشینی که کار چهار نفر را انجام می‌دهد، به مخترع آن واگذار شده باشد در این صورت از آن‌جا که این امتیاز انحصاری- به استثنای کار کارگران- مانع هرگونه رقابتی می‌شود، بدیهی است که دستمزد این کارگران در طول تمام مدتی که این حق امتیاز وجود دارد، معیار ارزشی خواهد بود که مخترع برای محصول خود تعیین خواهد کرد. به این معنی که او برای تضمین سفارشات وارده مبلغی را مطالبه خواهد کرد که تا حدودی کمتر از مزدکاری است که اکنون به وسیله ماشین‌های او انجام می‌گیرد ولی به مجرد آن‌که حق امتیاز منقضی گردد، ماشین‌های دیگری به کار افتاده و با ماشین‌های وی رقابت خواهند کرد. آن وقت او قیمت اجناس خود را به اقتضای اصل عمومی تعیین خواهد کرد به این معنی که قیمت هایش به تعداد ماشین‌های او بستگی خواهد داشت. مآلاً سود سرمایه به کار رفته... ولو آن‌که نتیجه کار جانشین شده [به وسیله ماشین‌ها] باشد، بر حسب ارزش کار مزبور نبوده بلکه همانند تمام موارد دیگر، بر حسب رقابت میان سرمایه‌داران، تنظیم می‌شود و میزان آن‌ها همواره در رابطه با مقدار سرمایه‌هائی که به نسبت تقاضای مربوطه، به این منظور به کار رفته‌اند، تعیین می‌شود.» (صفحه ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۳۴)

به این ترتیب در تحلیل نهائی تا زمانی که سود حاصله بیشتر از سایر رشته‌های صنعتی باشد، سرمایه‌های دیگری در صنعت جدید ریخته خواهند شد و نرخ سود به سطح عمومی تنزل خواهد کرد.

دیدیم که چگونه راه آهن به هیچ وجه شایستگی آن را نداشت که به افسانه جامعه فردی جلانی بدهد. با وجود این، آقای پرودون هم چنان بی‌پروا به سخن خود ادامه می‌دهد:

«در صورت روشن شدن این نکته، چیزی ساده تر از توضیح این مطلب نیست که به چه جهت کار هر فرد تولیدکننده، باید مقداری مازاد داشته باشد.» (جلد اول ص ۷۷)

آن چه اکنون، با آن سر و کار داریم متعلق به دوران کلاسیک گذشته می باشد. این داستان شاعرانه ای ست که منظور از بیان آن، دادن فرصتی به خواننده است تا بعد از احساس خستگی از تشریح دقیق ریاضی مطالب مذکور، استراحتی کرده باشد. آقای پرودون جامعه فردی ساخته و پرداخته خود را پرومتوس^۱ نامیده و اعمال آن را به شرح زیر مورد تحسین قرار می دهد:

"پرومتوس که از آغوش طبیعت برخاسته بود، ابتدا به زندگی کاهلانه ای - که مملو از تحریک و تهییج و غیره و غیره بود - چشم می گشاید. پرومتوس به کار می پردازد و از نخستین روز - نخستین روز خلقت ثانویه - محصول کارش، یعنی ثروت و رفاه او ده برابر می شود.

در روز دوم پرومتوس کار خود را تقسیم می کند و محصول کارش صد برابر می شود، در روز سوم و روزهای بعد پرومتوس ماشین هائی اختراع می کند و خواص تازه ای را در اجسام و نیرهای جدیدی را در طبیعت کشف می نماید. با هر فعالیت صنعتی تازه ای، تعداد محصولات صنعتی او افزایش می یابد و خوشبختی بیشتر او را نوید می دهد. از آن جا که بالاخره او مصرف می کند تا بتواند قادر به تولید باشد، پس بدیهی است که مصرف روزانه او به وسیله تولید روز قبل تأمین می شود یعنی از محصول اضافه ای که برای روز بعد باقی می ماند.» (جلد اول صفحه ۷۷ - ۷۸)

این پرومتوس مخلوق آقای پرودون، موجود عجیب و غریبی است که هم از لحاظ منطق و هم از نظر اقتصاد سیاسی نقاط ضعفی دارد. تا زمانی که پرومتوس جدید به

^۱ - در اساطیر یونان باستانی پرومتوس چنین توصیف می شود: «فرزند یکی از خدایان اولیه که فرهنگ ابتدائی بشر را پایه گذاری کرد.» (انتشارات سوسیالیزم)

ما می آموزد که چگونه تقسیم کار، استعمال ماشین ها، بهره کشی از نیروهای طبیعی و تکنولوژی، نیروهای مولده انسان ها را افزایش داده و در مقابل، فردی که به طور ایزوله [غیراجتماعی] کاری را انجام می دهد، مازادی دارد، اشکالش فقط در این است که دیر از راه رسیده است. اما به محض آن که پرومتوس به آن می پردازد که از تولید و مصرف سخن بگوید، عملاً به صورت مسخره ای در می آید. او مصرف می کند تا قادر به تولید باشد و آن چه را روز قبل تولید کرده است، مصرف می کند و به این ترتیب همواره یک روز جلوتر است. این روز جلوتر، «کار اضافی» اوست لکن از آن جا که او آن چه را روز قبل تولید کرده، روز بعد به مصرف می رساند، پس باید در اولین روز - که روزی قبل از آن وجود نداشته است- برای دو روز کار کرده باشد تا نتیجتاً یک روز جلوتر باشد. پس پرومتوس در اولین روز- یعنی وقتی که هنوز نه با تقسیم کار و نه با ماشین ها آشنائی داشت و نه از شناخت های دیگر از نیروهای طبیعی- سوی آتش- برخوردار بود، چگونه این مازاد را بدست آورده است؟ همانطور که می بینیم با دنبال کردن مسأله «تا اولین روز خلقت ثانویه» هیچ گامی به سوی جلو برنداشته ایم. این نوع توضیح موضوعات، ضمن آن که چاشنی یونانی و عربی دارد، در عین حال عرفانی و تمثیلی نیز می باشد و به آقای پرودون اجازه می دهد که بدون چون و چرا اعلام دارد: «من از لحاظ تنوریک و به وسیله واقعیات این اصل را که هر کار باید مازادی داشته باشد، به اثبات رساندم.» (جلد اول صفحه ۷۹)

این واقعیات، محاسبه پیشرفته مشهور اوست و تنوری او، افسانه پرومتوس است. آقای پرودون ادامه می دهد:

«البته این اصل- که مثل یک قانون ریاضی مسجل می باشد- بسیار بعید است که بر همه جهانیان محقق شده باشد. در حالی که بر اثر پیشرفت کار دسته جمعی، کار روزانه هر فرد، دائماً موجب بدست آوردن محصول بیشتری می گردد و در حالی که به این جهت نتیجه الزامی آن این است که کارگر می بایستی با همان مزد، هر روز

ثروتمندتر بشود، اقشاری که در جامعه بوجود می آیند که ثروت مند می شوند و اقشار دیگری یافت می شوند که در حال زوال می باشند.» (جلد اول صفحه ۷۹ و ۸۰)

در سال ۱۷۷۰ جمعیت بریتانیای کبیر، ۱۵ میلیون و تعداد افراد تولیدکننده آن بالغ بر سه میلیون نفر بود. قدرت عملی نیروهای مولده تکنیکی تقریباً برابر با جمعیتی در حدود ۱۲ میلیون نفر بود، در نتیجه مجموعاً ۱۵ میلیون نیروی مولده وجود داشت. به این ترتیب نسبت قدرت عملی نیروهای مولده به جمعیت مساوی یک به یک بود و نسبت قدرت عملی تکنیکی به قدرت عملی کار انسانی برابر ۴ به ۱ بود.

در ۱۸۴۰ جمعیت از ۳۰ میلیون تجاوز نمی کرد. و تعداد افراد تولیدکننده بالغ بر ۶ میلیون نفر بود، در حالی که قدرت عملی تکنیکی به ۶۵۰ میلیون افزایش یافته بود. به این معنی که نسبت به کل جمعیت برابر ۲۱ به ۱ و نسبت به قدرت عملی کار انسانی برابر ۱۰۸ به ۱ بود.

به این ترتیب کار روزانه در جامعه انگلستان در عرض هفتاد سال به بارآوری اضافه ای برابر ۲۷۰۰ درصد نایل آمد یعنی آن که در سال ۱۸۴۰ بیست و هفت برابر بیشتر از سال ۱۷۷۰ تولید می کرد. طبق نظر آقای پرودون باید سؤال زیر را مطرح کنیم که: چرا کارگر انگلیسی در سال ۱۸۴۰ بیست و هفت برابر ثروتمندتر از سال ۱۷۷۰ نبوده است؟ برای آن که چنین سؤالی مطرح شود، طبعاً باید فرض کرد که انگلیسی ها می توانستند این ثروت را بدون وجود شرایط تاریخی ای که تحت آن ها این ثروت تولید شده بود- از قبیل: انباشت سرمایه های خصوصی، تقسیم کار مدرن، کارگاه های صنعتی، هرج و مرج در رقابت، سیستم مزد- تولید نمایند. یعنی در یک کلام، عوامل فراوانی که مربوط به اختلاف طبقاتی می باشند. اتفاقاً این ها شرایط حیاتی توسعه نیروهای مولده و کار اضافی بودند. به این ترتیب برای نیل به این توسعه نیروهای مولده و این کار اضافی، ضرورتاً طبقاتی وجود داشتند که سود می بردند و طبقات دیگری بودند که به زوال می گرائیدند.

بنابراین در تحلیل نهانی، پرومتوسی که به وسیله آقای پرودون از نوآفریده شده است، چیست؟ جامعه و مناسبات اجتماعی ای است که بر پایه اختلافات طبقاتی استوار می باشد. این مناسبات، مناسبات فرد با فرد نیست بلکه مناسبات کارگر و سرمایه دار است، مناسبات اجاره دار و مالک زمین است و غیره و غیره. چنان چه این مناسبات را حذف کنید آن وقت تمام این جامعه را از بین برده اید و پرومتوس شما فقط یک پیکر خیالی بدون دست و پا خواهد بود یعنی فاقد کارگاه های صنعتی، فاقد تقسیم کار و در یک کلام فاقد همه چیزهائی خواهد بود که شما در اصل به او اعطاء کرده اید تا بتواند به این کار اضافی نایل آید.

به این ترتیب چنان چه از لحاظ تنوری کافی بود که فرمول کار اضافی را مثل آقای پرودون به مفهوم مساوات و بدون در نظر گرفتن شرایط کنونی تولید، استنباط کنیم، پس کافی است که در عمل همه ثروت های بدست آمده کنونی به طور مساوی میان کارگران توزیع شود بدون آن که هیچ تغییری در شرایط تولید امروزی داده شده باشد. این توزیع مسلماً هیچ گونه تضمینی برای رفاه بیشتر افرادی که در آن شرکت دارند، در بر نخواهد داشت. لکن آقای پرودون آن قدرها هم که تصور می کنیم، بدبین نیست. از آن جا که از نظر او، تناسب همه چیز محسوب می شود لذا مجبور است خواه ناخواه در وجود پرومتوس ساخته و پرداخته خود، یعنی در جامعه امروزی، آغازی برای تحقق ایده مطلوب خود ببیند:

«البته در همه جا ترقی ثروت- یعنی متناسب بودن ارزش ها- قانون حاکم است و چنان چه اقتصاددانان، رشد پیشرونده ثروت ملی و بهبود وضع بدبخت ترین طبقات را در برابر اعتراضات حزب سوسیالیست عنوان کنند، در این صورت ناخودآگاه حقیقتی را اعلام داشته اند که تنوری های خودشان را محکوم می کند.» (جلد اول صفحه ۸۰)

تمول اشتراکی در واقع چیست؟ آیا ثروت ملی است؟ ثروت بورژوازیست ولی ثروت هر یک از بورژواها نیست، خوب پس، اقتصاددانان کار دیگری جز اثبات این

موضوع انجام نداده اند که ثروت بورژوازی چگونه تحت مناسبات تولیدی موجود، توسعه یافته و باز هم رشد خواهد کرد. در رابطه با طبقات زحمتکش، این مسأله مورد مناقشه است که آیا وضع آن‌ها در نتیجه افزایش ثروت به اصطلاح عمومی، بهتر شده است یا نه. وقتی اقتصاددانان، برای توجیه خوشبینی خود، کارگران نساجی انگلستان را به عنوان نمونه ذکر می‌کنند، فقط وضع آن‌ها را در لحظات استثنائی دوران شکوفائی صنعتی در نظر می‌گیرند. نسبت این لحظات شکوفائی صنعتی به مراحل بحرانی و رکود اقتصادی «تناسب صحیح» ۳ به ۱۰ می‌باشد. لکن وقتی اقتصاددانان از بهبود [وضع کارگران] سخن می‌گویند، شاید می‌خواهند در باره میلیون‌ها کارگری صحبت کنند که مجبور بودند در هند شرقی تلف شوند تا یک میلیون و نیم کارگری که در همان رشته صنعتی در انگلستان مشغول کار بودند، به جای سه سال ده سال از رونق اقتصادی بهره مند گردند.

آن چه مربوط به سهم بودن موسمی در ازیاد ثروت ملی می‌شود، چیز دیگریست. تنوری اقتصاددانان، واقعیت این سهم بودن موسمی را توضیح می‌دهد. برخلاف گفته آقای پرودون این به هیچ وجه به معنی محکوم کردن آن‌ها نیست بلکه به معنی تأیید آن‌هاست. و اگر چیزی در خور محکوم کردن باشد، مسلماً فقط سیستم آقای پرودون است. که همانطور که نشان دادیم- با وجود ازدیاد ثروت، دستمزد کارگر را به حداقل تنزل می‌دهد و فقط با پانین آوردن حداقل مزد می‌تواند به کار بردن تناسب صحیح ارزش‌ها و «ارزش تعیین شده» به وسیله کار را تحقق بخشد. اتفاقاً از آن جا که مزد و در نتیجه رقابت، دستخوش نوساناتی می‌شود که پانین تر یا بالاتر از قیمت لازم برای حفظ مایحتاج کارگر می‌باشد، لذا کارگر می‌تواند تا حد معینی در توسعه ثروت اجتماعی سهم باشد و یا آن که در اثر فقر از هستی ساقط شود. این است تمام تنوری اقتصاددانانی که در این باره دچار هیچ گونه توهمی نشده‌اند.

آقای پرودون بعد از حاشیه پردازی های طولانی در باره مسأله راه آهن، پرومتوس و جامعه نوینی که براساس «ارزش تعیین شده» از نوآفریده است، بساط خود را جمع می کند، دستخوش احساسات می شود و با لحن پدرانۀ ای فریاد می زند:

«من اقتصاددانان را سوگند می دهم که دور از هر نوع پیش داری ای که آن ها را گیج می کند، بدون در نظر داشتن مناصبی که دارند و یا برای رسیدن به آن تلاش می کنند، بدون در نظر داشتن منافعی که در خدمت آن قرار دارند، بدون در نظر داشتن آرائی که در صدد جلب آن ها هستند و بدون در نظر داشتن عناویتی که غرور خود خواهانۀ آن ها را تسکین می دهد. یک لحظه به اعماق قلب خود مراجعه نمایند، از خودشان سؤال کنند و به خود پاسخ بدهند که آیا این اصل که هر کاری باید مازادی داشته باشد. با این مقدمه چینی ها و نتیجه گیری هائی که ما تشریح کردیم. تاکنون به نظرشان رسیده بوده است؟» (جلد اول صفحه ۸۰)